

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۰ - شماره پيوسته ۳۴

مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهرو

بر مبنای زبان‌شناسی فرهنگی (ص ۴۹-۷۷)

غلامرضا خادمی^۱، زهرا ابوالحسنی چیمه^۲ (نویسنده مسئول)، بهروز محمودی بختیاری^۳

20.1001.1.2345217.1400.11.4.2.1

تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، بیان‌کننده طرز تفکر و دیدگاه جامعه نسبت به پدیده‌ها است. بررسی آن‌ها به رفع سوء تفاهات فرهنگی کمک می‌کند و مفاهمه بین فرهنگی را تسهیل می‌نماید. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهرو در چارچوب زبان‌شناسی فرهنگی بررسی و ریشه‌های فرهنگی آن‌ها توصیف شده است. سبک زندگی روستایی و عشایری مردم منطقه و تماس آنان با طبیعت، بستری برای مفهوم‌سازی‌های فرهنگی با استفاده از واژه‌های مربوط به عناصر و پدیده‌های طبیعی فراهم کرده است. همچنین، بسیاری از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی از طریق کاربرد واژه‌های مربوط به اندام‌های بدن بیان می‌شود. جامعه آماری، هفتصد مورد از عبارات، اصطلاحات، موبه‌ها و ضرب‌المثل‌های مرتبط با «خشم» است که در این گویش استفاده می‌شود. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه میدانی و با استفاده از مصاحبه و مشاهده جمع‌آوری شده است. نتایج تحلیل و بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که ریشه این مفهوم‌سازی‌ها، در سبک زندگی روستایی و عشایری، عقاید و باورها، تأثیر فیزیولوژیکی عواطف و احساسات بر اندام‌های بدن انسان و تخیلات و تصورات گویشوران نسبت به «خشم» قرار دارد؛ این سبک زندگی ایجاب می‌کند که مردم با طبیعت تماس مستقیم داشته باشند؛ از این رو، از جنبه‌های خشن، ویرانگر و مخرب طبیعت به مثابه حوزه ملموس برای بیان مفهوم انتزاعی «خشم» استفاده می‌کنند و باورها، تصورات و تخیلات خود در مورد تأثیر «خشم» بر اندام‌های بدن را برای بیان مفهوم‌سازی‌ها به کار می‌برند. مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» به صورت «آتش، حرارت، نیرو و رعد و برق» ناشی از الهام از پدیده‌های طبیعت و سبک زندگی روستایی-عشایری است.

کلمات کلیدی: اجزای طبیعت، زبان‌شناسی فرهنگی، خشم، گویش بختیاری، مفهوم‌سازی فرهنگی

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی همگانی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: khademi416@yahoo.com

Email: abolhassani@samt.ac.ir

Email: mbakhtiari@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان‌شناسی، پژوهشکده سمت، تهران، ایران.

۳. دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۱. مقدمه

مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، ابزارهایی زبانی هستند که با استفاده از عناصر فرهنگی جامعه زبانی مانند باورها، سنت‌های مذهبی، عقاید، سبک زندگی، تخیلات و تصورات گویشوران نسبت به خود، دیگران، طبیعت و ماوراء طبیعت، مفاهیم انتزاعی را در زبان بازنمون می‌کنند. عناصر فرهنگی جوامع زبانی مختلف، متفاوت هستند؛ بنابراین، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی آنان هم متفاوت است؛ از این‌رو، مطالعه مفهوم‌سازی‌ها، فرصت‌هایی را ایجاد می‌کند تا گویشوران، با پی‌بردن به این تفاوت‌های زبانی فرهنگ‌ویژه، درک درست‌تری از فرهنگ داشته باشند، مفاهیم زبانی را بهتر انتقال دهند و مفاهیم بین فرهنگی بهتر صورت پذیرد. از طرف دیگر، فرهنگ، ذخیره و میراث ناملموس هر جامعه زبانی است که مطالعه مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، به حفظ آن کمک می‌کند.

این پژوهش به دنبال بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهرو^(۱) در چارچوب زبان‌شناسی فرهنگی، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با بررسی بیش از هفتصد مورد از مویه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، عبارات و جملات مربوط به «خشم» است و به این پرسش پاسخ می‌دهد که در گویش مذکور، «خشم» چگونه مفهوم‌سازی می‌شود و چه عناصری در این مفهوم‌سازی‌ها نقش دارند. به نظر می‌رسد که سبک زندگی روستایی و عشایری و تماس مستقیم آنان با طبیعت در بازنمایی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی خشم مؤثر است.

گویش بختیاری یا لری بختیاری، از گویش‌های جنوب غربی ایران و گویش مردم بختیاری است که جزئی از مردم لر به شمار می‌روند و به آن‌ها لر بزرگ می‌گویند و در جنوب غربی ایران ساکن هستند. این گویش گونه‌های مختلفی دارد. یکی از این گونه‌ها در منطقه زز و ماهرو تکلم می‌شود. این منطقه، بخشی از شهرستان الیگودرز در استان لرستان و منطقه‌ای کوهستانی است. تمام ساکنین آن، زندگی روستایی و عشایری دارند و سبک زندگی آنان، شرایط استفاده از عناصر طبیعت را در ساخت مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مهیا می‌کند؛ برای مثال، یکی از این عناصر، آتش است. آتش، جزء جدایی‌ناپذیر زندگی انسان به‌ویژه زندگی روستایی و عشایری است که ویژگی‌های مختلفی دارد. از این ویژگی‌ها در بیان مفهوم‌سازی‌های مختلف استفاده می‌شود؛ مثلاً، برای بیان مفهوم «میهمان‌نازی» از عبارت «تَشس ها و کار = tašes hâ ve kâr»: آتشش همیشه روشن است» استفاده می‌شود. برای بیان مفهوم «مرگ»، از عبارت «تَش حونسو کور وی = taš hu:nesu: ku:r vi:d»: آتش خانه آن‌ها خاموش شد» استفاده می‌شود؛ همچنین، برای بیان مفهوم «داشتن فرزند پسر» از عبارت «تَش حونسو رُوشه اِمونه = taš hu:nes ru:še ēmu:ne»: آتش خانه‌اش روشن می‌ماند» استفاده می‌شود. مفهوم «امید» نیز با استفاده از آتش و عناصر مرتبط با آن بیان می‌شود و به صورت «چپ چالمی = čepe čālemi»: دسته هیزم [روشن کننده] چاله [آتش] من هستی» بیان می‌شود. این‌ها، نمونه‌هایی از مفهوم‌سازی-

های فرهنگ‌ویژه هستند که نشان می‌دهد سبک زندگی و تماس با طبیعت و تأثیر اجزاء طبیعت بر انسان، باعث نمود آن‌ها در زبان می‌شود و به جنبه‌های مختلف تجارب انسان از طریق زبان عینیت می‌بخشد؛ بنابراین، می‌توان نقش اجزاء و عناصر طبیعت را در مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، به‌ویژه مفهوم‌سازی «خشم» بررسی نمود و رابطه سبک زندگی روستایی-عشایری، عناصر طبیعت و اجزای بدن را در مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مشخص نمود.

۲. پیشینه تحقیق

جدانمودن زبان و فرهنگ عملاً ناممکن است. زبان فعالیت فرهنگی است و یکی از بازنمودهای فرهنگ، زبان است. از این رو، مطالعه هر یک بدون توجه به دیگری کار دشواری است. زبان‌شناسان و پژوهشگران، همواره سعی نموده‌اند تا مطالعه این دو موضوع را به هم مرتبط سازند. اخیراً شاخه‌ای از زبان‌شناسی به نام زبان‌شناسی فرهنگی توسعه یافت تا بتواند زبان را در بستر فرهنگی آن مطالعه نماید. در سال‌های اخیر، مطالعاتی در زمینه زبان‌شناسی فرهنگی و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی انجام شده است که در این‌جا به بررسی پژوهش‌های مرتبط با مفهوم‌سازی‌های عواطف و احساسات از جمله «خشم» پرداخته می‌شود.

بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی کاری نسبتاً جدید است اما با وجود این، محققان و زبان‌شناسان در کشورهای مختلف مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را مورد توجه قرار داده‌اند. پژوهشگران زیادی در سال‌های اخیر به مفهوم‌سازی‌های فرهنگی عواطف و احساسات مرتبط با اعضای بدن پرداخته‌اند؛ برای مثال، قادری و توانگر (۱۳۹۲) مفهوم‌پردازی دل، جگر و چشم در بوستان سعدی، یو (۲۰۰۷) مفهوم‌سازی قلب در زبان چینی و بافت فرهنگی آن، معالج (Maalej، ۲۰۰۷) مفهوم‌سازی‌های ترس در زبان عربی تونس، شریفیان، دیرون (Dirven) و نیومایر (Niemeier، ۲۰۰۸) مفهوم‌سازی‌های اندام‌های داخلی بدن در زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون، شریفیان (۲۰۱۷) استعاره‌های فرهنگی بدن‌مند با تأکید بر «دل»، استانکیچ (Stankic، ۲۰۱۷) مفهوم‌سازی‌های فرهنگی در گفتمان شوخی در انگلیسی و صربستانی، باگاشیوا (۲۰۱۷) مفهوم‌سازی‌های فرهنگی دهان، لب، زبان و دندان‌ها در بلغاری و انگلیسی، شریفیان (۱۳۹۰) مفهوم‌سازی‌های واژه دل در زبان فارسی، شریفیان (۱۳۹۱) مفهوم‌سازی‌های واژه «چشم» و «دریافت بصری» در زبان فارسی را بررسی کرده‌اند و مفهوم‌سازی‌های مختلف را در فرهنگ‌های مختلف، مطالعه نموده‌اند.

پژوهش‌های اندکی در مورد مفهوم‌سازی‌های خشم انجام شده است و بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده، رویکردی شناختی دارند تا فرهنگی. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

طالبی دستنایی و همکاران (۱۳۹۵)، استعاره خشم در نابینایان مطلق مادرزاد و همتهای بینایشان را بررسی نموده‌اند و بیان کرده‌اند که گرچه بسیاری از استعاره‌های مربوط به خشم در زبان‌های مختلف مشابه هستند اما در بعضی از موارد استعاره‌های فرهنگ‌ویژه و زبان‌ویژه نیز وجود دارد. همچنین، با مقایسه استعاره‌های خشم در زبان نابینایان مطلق مادرزادی و همتهای بینای آن‌ها، بیان می‌کند که تفاوت‌های زیادی در استعاره‌سازی دو گروه وجود ندارد و این مسئله، تأثیر گفتارگرایی در شکل‌گیری مفاهیم را روشن می‌کند.

مولودی و همکاران (۱۳۹۴) به مطالعه «کاربست رویکرد پیکره بنیاد تحلیل الگوی استعاری در زبان فارسی: مطالعه حوزه مقصد خشم» پرداخته‌اند. در این پژوهش، مفهوم‌سازی استعاری حوزه مقصد خشم در زبان فارسی بر اساس نظریه استعاره مفهومی بررسی شده است و ۴۲ حوزه مبدأ برای خشم شناسایی شده و زبانی هر یک از حوزه‌های مبدأ تعیین گردیده است. همچنین، مفهوم‌سازی خشم در دو زبان انگلیسی و فارسی بررسی تطبیقی شده و مشخص گردیده است که بسیاری از حوزه‌های مبدأ پرتکرار، مشترک هستند و برخی نیز فقط در زبان فارسی موجود است که ناشی از تفاوت‌های فرهنگی است.

ساسانی و ملکیان (۱۳۹۳)، مفهوم‌سازی خشم را با کمک استعاره مورد بررسی قرار داده‌اند. رایج‌ترین حوزه‌های مبدأ برای مفهوم‌سازی خشم در زبان فارسی را «خرابی/ویرانی، آتش/گرما، تغییر فیزیولوژیکی و رفتار/واکنش حیوانی» می‌دانند. در این پژوهش، استعاره‌ها به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول بر واکنش احساسی، گروه دوم هم بر علت و هم بر واکنش احساسی صورت‌گرفته متمرکز هستند و گروه سوم، علت بروز احساس را مورد تأکید قرار می‌دهند.

همچنین، پژوهش‌های زیادی در جنبه‌های مختلف گویش بختیاری انجام شده است که چند مورد آن که ارتباط بیشتری با پژوهش حاضر دارد بررسی می‌شود.

خادمی (۱۳۹۴)، کنش گفتاری نفرین را در گویش بختیاری بررسی و کاربردها و مفاهیم مختلف نفرین را بیان کرده است. در این پژوهش، به بررسی باهمایی عناصر و عوامل زبانی و غیرزبانی در شکل‌گیری کنش گفتاری نفرین و نحوه بروز این عناصر و عوامل در این کنش گفتاری و ویژگی‌ها و کارکردهای پاره‌گفتارهای نفرین پرداخته شده است. خادمی همچنین، به مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مرگ در گویش بختیاری زز و ماهرو در مقاله دیگری پرداخته است (زیر چاپ). رضایی (۱۳۹۳)، ساخت ناگذرا را در گویش بختیاری مسجدسلیمان مورد بررسی قرار داده و آن را با ساخت مجهول در گویش بختیاری مقایسه کرده است. وی نتیجه گرفته است که ساخت ماده ناگذرا در ساخت مجهول نیز به کار می‌رود. هر دو ساخت، دارای شباهت روساختی هستند اما تفاوت این دو ساخت با آوردن عامل در ساخت مجهول به صورت گروه حرف اضافه‌ای مشخص می‌گردد. رضایی و امانی بابادی (۱۳۹۲) نمود دستوری گویش بختیاری را بررسی نموده‌اند. در این پژوهش، انواع نمود در گویش بختیاری و تظاهر

واژ- نحوی آن‌ها را بررسی و نمود در گویش بختیاری را با زبان فارسی مقایسه و تفاوت‌های آن‌ها را بیان نموده‌اند. قنبری عدیوی (۱۳۸۶) در پژوهشی میدانی، عبارت‌های کوتاه و روزمره در زندگی روزمره عشایر بختیاری را مورد توجه قرار داده است که در مقام دعا و نفرین مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این پژوهش، عناصر اصلی دعا و نفرین و کارکردهای آنان در فرهنگ عامه بختیاری مورد بررسی قرار گرفته است.

در پژوهش حاضر تلاش شده است که مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زو و ماهرو با استفاده از اجزای بدن و عناصر طبیعت در بستر زبان‌شناسی فرهنگی بررسی و تحلیل شود.

۳. مبانی نظری زبان‌شناسی فرهنگی

زبان‌شناسی فرهنگی (cultural linguistics) شاخه‌ای نسبتاً جدید از زبان‌شناسی است که به بررسی رابطه بین زبان و فرهنگ و تأثیر متقابل آن‌ها می‌پردازد؛ زبان را زیرمجموعه‌ای از فرهنگ می‌داند که ویژگی‌های گوناگون فرهنگ را منعکس می‌کند (نک: شریفیان، ۲۰۱۱). تأکید روی فرهنگ به عنوان منبع تجربه مفهوم‌سازی (conceptualization) از طریق ساختارهای شناختی مانند طرحواره (schema)، مقوله (category)، استعاره (metaphor) و رویداد (event) دارد (نک: پالمر و شریفیان، ۲۰۰۷: ۱۱)؛ چارچوبی است که به نقش فرهنگ در گزینش‌های زبانی و ادراکات زبانی می‌پردازد و نقش زبان را در حفظ و انتقال مفهوم‌سازی‌های فرهنگی (cultural conceptualization) می‌داند (نک: فرانک، Frank، ۲۰۱۵: ۴۹۳).

شریفیان (۲۰۱۱، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۷) از اصطلاح زبان‌شناسی فرهنگی برای اشاره به رشته‌ای استفاده می‌کند که اخیراً گسترش یافته است و دارای زمینه‌های میان‌رشته‌ای است که روابط بین زبان و مفهوم‌سازی-های فرهنگی را کشف می‌کند. زبان‌شناسی فرهنگی به ویژگی‌های زبان‌های انسانی می‌پردازد که مفهوم‌سازی‌های برساخته فرهنگی را رمزینه‌گذاری می‌کند که تمام دامنه تجارب انسانی را در برمی‌گیرد (نک: شریفیان، ۲۰۱۷)؛ به عبارتی دیگر، بسیاری از ویژگی‌های زبان‌های انسانی در مفهوم‌سازی‌های فرهنگی جای می‌گیرند (همان). در واقع، زبان‌شناسی فرهنگی، ویژگی‌های زبان انسان را مطرح می‌کند که تجارب انسانی را در همه زمینه‌ها با استفاده از مفاهیم فرهنگی از طریق واژه‌های زبان بیان می‌کند و این مفاهیم فرهنگی ممکن است از فرهنگی به فرهنگی دیگر متفاوت باشند.

شریفیان (۲۰۱۱) چارچوبی نظری از شناخت فرهنگی و زبان و همچنین چارچوبی تحلیلی از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی و زبان برای زبان‌شناسی فرهنگی ارائه می‌دهد.

۱-۳. چارچوب نظری زبان‌شناسی فرهنگی

چارچوب نظری زبان‌شناسی فرهنگی پایه‌ای برای درک مفهوم‌سازی‌های فرهنگی و بازنمود آن‌ها در زبان فراهم می‌کند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷: ۵). زبان نقشی دوگانه در ارتباط با مفهوم‌سازی‌های فرهنگی دارد؛ از طرفی، تعاملات زبانی برای توسعه مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، حیاتی و ضروری است، چون این تعاملات برای گویشوران، فضایی فراهم می‌کنند تا معانی را در مورد تجارب خود بسازند و بازسازی کنند؛ از سوی دیگر، بسیاری از جنبه‌های ساختار زبان و کاربرد زبان، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را ترسیم و منعکس می‌کنند. از این رو، مطالعه زبان به خودی خود، کلید مهمی برای درک مفهوم‌سازی‌های فرهنگی و شناخت فرهنگی مرتبط با زبان و گونه‌های زبانی است (نک: شریفیان، ۲۰۱۷: ۲). در مرکز چارچوب نظری زبان‌شناسی فرهنگی، مفهوم «شناخت فرهنگی» قرار دارد که درک مفاهیم «شناخت» و «فرهنگ» را در ارتباط با زبان میسر می‌نماید (نک: شریفیان، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱).

۲-۳. چارچوب تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی

چارچوب تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی، ابزارهایی برای تحلیل ارتباط بین زبان و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی فراهم می‌کند. این ابزارها شامل مفاهیمی مانند «طرحواره‌های فرهنگی»، «مقوله‌های فرهنگی» و «مجاز/استعاره‌های فرهنگی» است (نک: شریفیان، ۲۰۱۷: ۳). چارچوب تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی بر این مبنا است که بسیاری از زبان‌های انسانی، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را کدگذاری و معرفی می‌کنند. به بیان دیگر، این مفهوم‌سازی‌ها از طریق ویژگی‌های (features) زبان‌های انسانی تثبیت می‌شوند و از طریق اعضای بدن، منعکس می‌شوند و به زبان فنی تر، «بدنمند» (embodiment) می‌شوند.

۳-۳. مفهوم‌سازی‌های فرهنگی

زبان‌شناسی فرهنگی، رابطه بین زبان و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را بررسی می‌کند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷) و زبان را در بافت فرهنگی و اجتماعی مطالعه و به طرحواره‌ها و مدل‌های فرهنگی توجه می‌کند (نک: پالمر، ۱۹۹۶، شریفیان، ۲۰۰۲، ۲۰۰۳). شریفیان (۲۰۰۳ و ۲۰۱۱) روش‌های براساخته فرهنگی برای مفهوم‌سازی تجارب را مفهوم‌سازی فرهنگی می‌نامد و این مفهوم‌سازی‌ها از تعامل بین اعضای یک گروه فرهنگی پدیدار می‌گردند و همواره در طول زمان و مکان مورد تجدید نظر قرار می‌گیرند. مفهوم‌سازی‌ها، در تعاملات بین اعضای گروه‌های فرهنگی ساخته می‌شوند و افکار و رفتار این گروه‌های فرهنگی باعث توسعه این مفهوم‌سازی‌ها می‌شود. ممکن است عناصری چون عقاید، رسوم، هنجارها، ارزش‌ها، احساسات و عواطف مفهوم‌سازی شوند. مفهوم‌سازی‌های فرهنگی شامل طرحواره‌های فرهنگی

(cultural schema) یا مدل‌های فرهنگی (cultural model)، مقوله‌بندی‌ها و استعاره‌ها است (نک: شریفیان، ۲۰۱۱)؛ بنابراین، پایه اصلی زبان‌شناسی فرهنگی این است که زبان زیرمجموعه‌ای از فرهنگ است که ویژگی‌های گوناگون زبان و فرهنگ را منعکس و مجسم می‌کند (همان). از این رو، زبان‌شناسی فرهنگی بر فرهنگ به عنوان منبع تجربه مفهوم‌سازی از طریق ساختارهای شناختی مانند طرحواره، مقوله، استعاره و رویداد، تأکید دارد (پالمر و شریفیان، ۲۰۰۳: ۱۱).

می‌توان گفت که زبان از طریق فرهنگ نمود پیدا می‌کند و پدیده‌ای فرهنگی است و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، تجارب، احساسات و افکار انسان‌ها را از طریق واژه‌ها و ساختارهای زبانی با استفاده از اجزای بدن، بیان می‌کند. این مفهوم‌سازی‌ها از طریق «بدنمند نمودن» حوزه‌های انتزاعی، درک این مفاهیم را آسان می‌نماید. یو (۲۰۱۵: ۲۲۷) می‌گوید که ذهن از بدن متجلی می‌شود و شکل خود را از بدن می‌گیرد و بدن با محیط در تعامل است. یو (۲۰۰۲: ۲۹) همچنین، می‌گوید که استعاره‌های مفهومی، ریشه در تجربه‌های مرتبط با بدن دارند، مدل‌های فرهنگی، این تجربه‌های بدنمند را که در حوزه‌های مقصد به کار می‌روند، گزینش می‌کنند و تجارب بدنمند، غالباً به وسیله استعاره‌های مفهومی ساختاربندی می‌شوند. به نظر می‌رسد که مفهوم «بدن» تا حد زیادی به مفهوم‌سازی‌های فرهنگی متکی باشد (نک: شریفیان، ۲۰۰۳) و منظور از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، ساختارهایی فرهنگی مانند مقوله‌ها، طرحواره‌ها و استعاره‌هایی هستند که در سطح فرهنگی شناخت گسترش یافته‌اند (همو، ۲۰۰۸).

۴-۳. استعاره‌های فرهنگی

از نظر زبان‌شناسی فرهنگی، استعاره‌های فرهنگی، مفهوم‌سازی‌هایی فرهنگی هستند که بسیاری از آنان ریشه در سنت‌های فرهنگی مثل طب سنتی، ادیان و مذاهب، جهان بینی‌های باستانی و غیره دارند (شریفیان، ۲۰۱۷)؛ برای مثال، در زبان چینی، قلب، جایگاه عواطف است که ریشه در یافته‌های طب سنتی چینی دارد (یو، ۲۰۰۸). زبان‌های مختلف، استعاره‌های فرهنگی متفاوتی در ارتباط با رنگ‌ها دارند. اصطلاحات «دروغ سفید»، «گوسفند سیاه»، «بازار سیاه» و «نوار قرمز» در زبان انگلیسی، بیان‌کننده استعاره‌های فرهنگی هستند. دروغی که بی‌ضرر و ناچیز باشد به منزله دروغ سفید و فردی که برای خانواده بی‌آروبی بیاورد به عنوان گوسفند سیاه مفهوم‌سازی می‌شود (نک: شریفیان، ۲۰۱۷: ۸). شریفیان به چنین مفهوم‌سازی‌هایی، «استعاره‌های فرهنگی» می‌گوید تا آن‌ها را از دیگر مفهوم‌سازی‌ها متمایز کند و تأکید می‌کند که این مفهوم‌سازی‌ها، جهانی نیستند (همان، ۲۱).

۳-۵. طرحواره‌های فرهنگی

طرحواره، شبکه‌ای از دانش، باورها و انتظارات در مورد ابعاد خاصی از جهان است (نک: یو، ۲۰۱۷). طرحواره‌های فرهنگی جزء مفهوم‌سازی‌های فرهنگی هستند که به آسانی قابل تشخیص هستند. طرحواره‌های فرهنگی در ابعاد زبانی مختلف معرفی می‌شوند. این طرحواره‌ها ممکن است شامل مفاهیم فرهنگی، دانش، عقاید، نگرش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهایی باشد که اساس تفکر و استدلال فرهنگ‌های مختلف را پایه‌گذاری می‌کنند. پالمر (۱۹۹۶) ادعا می‌کند که به احتمال زیاد، همه دانش بومی زبان و فرهنگ به طرحواره‌های فرهنگی تعلق دارد و عملاً طرحواره‌ها از وجود فرهنگ و گفتگو در زبان تشکیل می‌شوند.

طرحواره‌های فرهنگی، زیرمجموعه‌ای از طرحواره‌های شناختی هستند که از تجارب فرهنگی افراد انتزاع می‌شوند و تجارب مشترک افراد به حساب می‌آیند و از طرحواره‌هایی انتزاع می‌شوند که کاملاً با تجارب فردی شده افراد متفاوت هستند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷). این طرحواره‌ها، افراد را قادر می‌سازند تا معانی فرهنگی را انتقال دهند و به عنوان دانش مشترکی در بین افراد حاضر در گفتگو به کار روند. تعدادی از طرحواره‌های فرهنگی، مرتبط با مفاهیم انتزاعی و بر پایه الگوهای فرهنگ-ویژه هستند. بعضی دیگر، گسترش‌یافته‌هایی طرحواره‌های تصویری هستند که نقش بدن انسان در آن‌ها چشمگیر است (باگاشوا، Bagasheva, ۲۰۱۷). طرحواره‌های فرهنگی، «ساختارهای مفهومی» هستند که به صورت نامتوازن بین اعضای گروه‌های فرهنگی، مشترک هستند (همو، ۲۰۱۱: ۲۴). با توجه به تجارب ما نسبت به اشیاء، مفاهیم و پدیده‌های خاص، این مفهوم‌سازی‌ها به صورت متفاوت ساخته، درک و تفسیر می‌شوند (دینه، Dinh، و شریفیان، ۲۰۱۷).

۳-۶. طرحواره‌های کاربردشناختی فرهنگی

طرحواره‌ها، مقوله‌ها و استعاره‌های فرهنگی، سه ابزار تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی هستند که مرتبط با مفهوم‌سازی‌های فرهنگی و پایه‌های آن در زبان هستند. طرحواره‌های فرهنگی، چارچوبی را برای بررسی ابزارهای کاربردی مانند کنش گفتاری/رویداد گفتاری، تک‌مفهوم‌ها (pragmemes) و تک-کنش‌ها (practs) گسترش می‌دهند و طبقه خاصی از طرحواره فرهنگی به نام طرحواره فرهنگی کاربردی را در بر دارند.

طرحواره‌های کاربردشناختی فرهنگی، تک‌مفهوم‌ها و تک‌کنش‌ها، رابطه‌ای سلسله‌مراتبی را تشکیل می‌دهند که به آن «مجموعه کاربردشناختی» گفته می‌شود (شریفیان، ۲۰۱۷)؛ به عبارتی دیگر، سلسله مراتب چهارگانه (طرحواره کاربردشناختی < رویداد/کنش گفتاری < تک‌مفهوم < تک‌کنش) در جریان است به طوری که تعبیر درست تک‌کنش‌ها نیاز به دانش طرحواره‌های کاربردشناختی

زیرین، رویدادها/کنش‌های گفتاری و تک‌مفهوم‌هایی دارد که در آن‌ها تثبیت می‌شوند. در نظریه «کنش کاربردشناختی» (pragmatic act theory)، تک‌مفهوم، نمونه‌ی اعلامی موقعیتی عمومی مربوط به کنش‌های کاربردی است که می‌تواند در موقعیتی خاص یا در مجموعه‌ای از موقعیت‌ها اجرا شود (می، ۲۰۱۱: ۲۸۴). کاپن (Capone)، (۲۰۰۵) تک‌مفهوم را تمام جنبه‌های ممکن و غیرممکن معنا می‌داند که از طریق بافت، نوع کلام و نوع بیان، درک می‌شود. تک‌کنش، نمودهای خاص یا تظاهرهای تک‌مفهوم است (شریفیان، ۲۰۱۷: ۵۱). تک‌مفهوم، مجموعه‌ای است که به مفهوم طرحواره گزاره‌ای (propositional) برمی‌گردد که گزاره‌های مفهومی شبیه به جمله هستند تا بتوانند ذهن و رفتار را هدایت کنند (کوئین، Quinn و هالند، Holland، ۱۹۸۷). تعبیر درست تک‌کنش‌ها به دانش مربوط به بافت موقعیتی و به تک‌مفهوم زیرساختی مرتبط با کنش کاربردی، بستگی دارد (می، ۲۰۱۰). با این حال، تک‌مفهوم‌ها، اغلب با تصورات و انتظارات فرهنگی ارتباط دارند؛ از طرف دیگر، تک‌کنش به تحقق و نمود خاص تک‌مفهوم اشاره می‌کند (شریفیان، ۲۰۱۷). نمونه‌ی تک‌کنش و تک‌مفهوم را این‌گونه بیان می‌کند: «(احوال‌پرسی با کارمند جدید)»، تک‌مفهوم است و جملاتی چون «از کار کردن با شما خوشحالیم»، «خوش آمدید» و «امیدواریم از اینجا راضی باشید»، تک‌کنش‌های آن تک‌مفهوم هستند. نمونه‌ی بالا، مربوط به طرحواره‌ی کاربردی تعارف است و کنش گفتاری مرتبط با آن، «احوال‌پرسی» است.

طرحواره‌های کاربردشناختی، استفاده از کنش‌های گفتاری خاص را در موقعیت‌های گوناگون نشان می‌دهند. شریفیان (۲۰۱۷) «مجموعه‌ای کاربردی» (pragmatic set) را معرفی می‌کند که در آن، طرحواره‌ی کاربردشناختی می‌تواند مبنای تعدادی تک‌مفهوم مرتبط با کنش‌های گفتاری خاص باشد که هر یک از این تک‌مفهوم‌ها به صورت‌های گوناگون زبانی نشان داده می‌شوند و این نمودهای زبانی، تک‌کنش نامیده می‌شوند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷).

به طور خلاصه، طرحواره‌ی فرهنگی به اطلاعات و دانش فراوانی نیاز دارد تا هم بتوان معنای کاربردشناسی را درک کرد و هم زمینه‌ای باشد برای دانش مشترک سخنگویان جامعه‌ی گفتاری (همان). طرحواره‌ی فرهنگی جزئی از شناخت فرهنگی است و در نتیجه‌ی ارتباط بین اعضای گروه فرهنگی شکل می‌گیرد (شریفیان، ۲۰۱۱).

۷-۳. زبان‌شناسی فرهنگی و عواطف

از دیدگاه زبان‌شناسی فرهنگی، عواطف هم بعد فیزیکی دارند و هم بعد مفهومی که عمدتاً برساخته‌ی فرهنگی هستند. از این دیدگاه، عواطف در معرض فرایندهای مقوله‌بندی، طرحواره‌سازی و مفهوم‌سازی‌های میان‌حوزه‌ای و فراحوزه‌ای قرار دارند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷) و مقوله‌های عاطفی، طرحواره‌های

عاطفی و استعاره‌ای / مجازهای عاطفی بر ساخته فرهنگی هستند. شریفیان (۲۰۱۷) این‌ها را مقوله‌های عاطفی، طرحواره‌های عاطفی و استعاره‌های عاطفی نام‌گذاری کرده است. زبان‌های مختلف، استعاره‌های فرهنگی مختلفی را با استفاده از اجزای مختلف بدن برای عاطفه‌های معینی می‌سازند (شریفیان و همکاران، ۲۰۱۶). زبان‌های مختلف، عواطف یکسان را ممکن است به صورت‌های مختلف رمزینه‌گذاری نمایند و ممکن است در تعداد مقوله‌های مرتبط با عواطف پایه، مانند شادی و ناراحتی با هم متفاوت باشند؛ همین‌طور، ممکن است در مورد استعاره‌های عاطفی، استعاره‌های مختلفی را با یک نوع عاطفه مرتبط سازند (شریفیان، دریون، یو و نایمر، ۲۰۰۸)؛ برای مثال، در زبان انگلیسی «عشق» با قلب و در ویتنامی با شکم مرتبط است (دینه و لی، ۲۰۰۸) و در گویش بختیاری با دل. طرحواره‌های فرهنگی مربوط به عواطف می‌تواند ارزش‌ها، نگرش‌ها، مراسم مذهبی و غیره را که مربوط به مقوله‌های عاطفی است، بدنمند نماید. ویرزبیکا (Wierzbicka، ۱۹۹۵:۱۵۶) ادعا می‌کند که فرهنگ‌های مختلف، نگرش‌های مختلفی نسبت به عواطف دارند و این نگرش‌ها بر شیوه سخن گفتن افراد تأثیر می‌گذارد و نگرش‌های فرهنگی مختلف، تأثیر عمیقی در پویایی گفتمان روزانه وارد می‌کنند.

۴. روش تحقیق

روش تحقیق این پژوهش به صورت تحلیلی-توصیفی است و جامعه آماری، عبارات، اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها و مویه‌هایی است که در گویش بختیاری منطقه مذکور استفاده می‌شود. داده‌ها از طریق مطالعه میدانی و حضور در میان مردم و با استفاده از مصاحبه حضوری و حضور در مراسم اجتماعات، جمع‌آوری شده است. همچنین، یکی از پژوهشگران، بومی و گویشور این گویش است که حدود یک ماه در روستای پیرامام، بزرگ‌ترین روستای زز و ماهرو، ساکن شد و کنش‌های کلامی آنان را با دقت، بررسی و موارد مرتبط را یادداشت نمود. علاوه بر این، با ۲۹ نفر بیسواد و کم‌سواد روستایی و عشایری، پانزده مرد و چهارده زن، در سنین بین ۴۵ تا ۷۵، مصاحبه شد. در این پژوهش، از روش‌های مختلف تحقیق در زبان‌شناسی فرهنگی نیز استفاده شده است که در ادامه به صورت مختصر توضیح داده می‌شود.

در روش تحلیل تداعی مفهومی (conceptual-associative analysis)، از گویشوران درخواست شد که عبارات، اصطلاحات و جملاتی را بیان کنند که مفهوم «خشم» با استفاده از اعضای بدن یا عناصر طبیعت بیان شده باشد. از روش پیکره‌ای (corpus) نیز در بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی در این پژوهش استفاده شده است؛ پیکره مورد نظر ۷۰۰ مورد از عبارات، اصطلاحات، مویه‌ها و ضرب‌المثل‌های مرتبط با «خشم» بود که با کمک این ۲۹ نفر جمع‌آوری شد. سپس، با بررسی و تجزیه و تحلیل آن‌ها، مفهوم‌سازی‌های مرتبط با «خشم» بررسی و تفسیر شد. از روش مصاحبه به دو صورت استفاده شد؛ روش اول، مصاحبه فردی بود که از فرد خواسته شد اصطلاحات، مفاهیم، عبارات و

جملاتی بگوید که مفهوم «خشم» از طریق اعضای بدن و عناصر طبیعت در آن بیان شده باشد. روش دوم، مصاحبه به صورت گروهی بود که از گروه‌های سه یا چهار نفره خواسته شد که جملات، اصطلاحات و عباراتی را بیان کنند که حاوی مفهوم «خشم» و عناصر طبیعت و اجزاء بدن بود. سپس، داده‌های پژوهش ضبط و ثبت شد. آن‌گاه این داده‌های صوتی، پیاده‌سازی و آوانویسی شد. داده‌ها به دو دسته کلی، داده‌های مربوط به طبیعت و داده‌های مربوط به بدن انسان، تقسیم‌بندی شد. در مرحله بعد، داده‌های مربوط به هریک از اعضای بدن و عناصر طبیعت جداگانه دسته‌بندی شد؛ آن‌گاه، این داده‌های دسته‌بندی شده تجزیه و تحلیل شدند و مفهوم‌سازی‌های مرتبط با «خشم» در ارتباط با هریک از اعضای بدن و عناصر طبیعت، تجزیه و تحلیل و تفسیر شد.

۵. بررسی و تحلیل داده‌ها

در این پژوهش با استفاده از ابزار تحلیلی طرحواره‌های کاربردشناختی فرهنگی، ابتدا مفهوم‌سازی‌های خشم بر اساس اعضای بدن و سپس مفهوم‌سازی‌های فرهنگی خشم با استفاده از عناصر طبیعت بررسی می‌شود. در بخش پایانی نیز، کنش‌گفتاری نفرین به عنوان یکی از نمودهای زبانی برای ابزار خشم، بررسی می‌شود. با بررسی و تحلیل داده‌ها، مشخص شد که سبک زندگی روستایی و عشایری، باورها و عقاید آنان، تأثیر فیزیولوژیکی عاطفه و احساس خشم بر روی اندام‌های بدن و تخیلات و تصورات آنان نسبت به عاطفه و احساس خشم، منبع و منشأ این مفهوم‌سازی‌های فرهنگی است.

۵-۱. مفهوم‌سازی فرهنگی خشم با استفاده از اعضای بدن در گویش بختیاری

۵-۱-۱. خشم حرارت است

خشم به صورت حرارت، گرما یا آتشی مفهوم‌سازی می‌شود که باعث «به جوش آمدن خون» می‌شود. از آن جایی که خشم به صورت «آتش» مفهوم‌سازی می‌شود، در نتیجه باعث برافروختگی چهره می‌گردد، خون را به جوش می‌آورد و آتش در اندام می‌اندازد.

۱. ای کارِس تَش وَن مِیْن دِلِم.

i kāres taš van mēn delem

برگردان: این کارش آتش به دلم انداخت.

در مثال بالا، «دل» می‌تواند «چاله آتش» باشد. «چاله آتش» یکی از عناصر زندگی عشایری و محلی است که در آن آتش روشن می‌کنند که معمولاً در زیر سیاه‌چادر و یا خیلی نزدیک به آن است و با استفاده از آتش آن، محل زندگی خود را روشن و غذا درست می‌کنند. هیچ خانه‌ای نمی‌تواند بدون

«چاله» باشد، همان‌گونه که هیچ انسانی نمی‌تواند بدون «دل» باشد. هنگامی که بیش از حد، هیزم در این «چاله» ریخته شود، باعث برافروخته شدن آتش می‌شود و شعله‌های آتش ممکن است به لبه‌های سیاه‌چادر برسد و باعث آتش‌گرفتن آن و ایجاد خسارت گردد. «خشم» نیز که احساسی درونی است به صورت «آتش» مفهوم‌سازی می‌شود و اعمالی که باعث خشمگین شدن انسان می‌شود نقش هیزم می‌دارند که به «چاله آتش» افزوده می‌شوند. هر چه این اعمال، انسان را بیشتر خشمگین کنند، عکس-العمل فرد خشمگین، شدیدتر می‌شود. به همین خاطر، در مثال شماره ۱، «کار فرد مورد نظر» باعث «آتش انداختن به دل گوینده» شده است.

۲. تَش زِ ریسِ إواره.

taš ze ris ēvāre

برگردان: از رویش آتش می‌بارد.

در مثال شماره ۲، جنبهٔ مخرب و آسیب‌زای «آتش» برای مفهوم‌سازی خشم به کار رفته است. «باریدن آتش از روی کسی»، «شدت خشم» را مفهوم‌سازی می‌کند؛ فرد خشمگین چنان عصبانی است که گویی «آتش گرفته است» و انسان جرئت نزدیک شدن به او را ندارد. نزدیک شدن به شعله‌های آتش، کار آسانی نیست و باعث آسیب‌رساندن به فرد می‌شود؛ صورت فرد خشمگین نیز برافروخته می‌شود و رنگ چهره‌اش مثل رنگ آتش می‌شود. این مفهوم‌سازی ناشی از تأثیر فیزیولوژیکی خشم بر اندام‌های انسان است.

۳. بس که حرف خوردم تَش گرِتم.

bas ke harf x^wardem taš gerētem

برگردان: از بس حرف خوردم آتش گرفتم.

در مثال شماره ۳، «خوردن حرف» که مفهوم «تحمل کردن خشم» است به‌مثابهٔ «جمع کردن و انباشتن هیزم» در «چاله» است و «انباشت بیش از حد حرف» (هیزم درون چاله) گنجایش فرد را کم می‌کند و باعث از بین رفتن تحمل گوینده می‌شود، سبب برافروختن «آتش» و خشمگین شدن وی می‌شود. پیش‌فرض جملهٔ فوق این است که گوینده حرف‌های خشم‌آور زیادی را شنیده است و به‌طور مداوم خشم خود را کنترل نموده است اما ناگهان آستانهٔ تحمل وی از بین می‌رود و وی خشمگین می‌شود و این «حرف‌هایی» که تحمل کرده است (خورده است) یکباره درون «چاله» شعله‌ور می‌شوند و فرد دچار خشم می‌شود. این مفهوم‌سازی، ناشی از تجربهٔ «سوختن به‌وسیلهٔ آتش» است که ممکن است هر فردی که زندگی روستایی-عشایری دارد، در طول زندگی به دست آورده باشد. از این تجربه

مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری... (ص ۴۹-۷۷) -- غلامرضا خادمی و همکاران ۶۱

برای بیان مفهوم «خشم» استفاده می‌شود. همان‌گونه که احساس «سوختن»، باعث بی‌قراری انسان می‌شود، احساس «خشم» نیز باعث بی‌قراری وی می‌شود.

می‌توان تحلیل کاربردشناختی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی نمونه‌های بالا را این‌گونه بیان کرد:

- طرحواره کاربردشناختی فرهنگی: خشم

- رویداد / کنش گفتاری: واکنش به رفتار و موقعیت خشمگین‌کننده

- تک‌مفهوم: خشمگین‌شدن و خشمگین‌بودن

- تک‌کنش‌ها: «این کارش آتش به دلم انداخت»، «از رویش آتش می‌بارد»، «آتش گرفتم».

خشم روی بدن تأثیر فیزیولوژیکی دارد و علم پزشکی هم این واقعیت را تأیید می‌کند و انسان هم در هنگام خشم این حالت را تجربه می‌کند. خشم درجه حرارت بدن را افزایش می‌دهد و فشار خون را بالا می‌برد. در مثال شماره ۱، شرایط خشم‌آور، آتش در دل می‌اندازد. این مثال، استعاره مفهومی «خشم، آتش است» را تأیید می‌کند. در این مثال، بدن، ظرف است و خشم، ظرف را گرم می‌کند و خون را به جوش می‌آورد. «خوردن حرف‌های خشمگین‌کننده»، تحمل کردن خشم را مفهوم‌سازی می‌کند. وقتی امکان تحمل این حرف‌های خشمگین‌کننده نباشد، باعث سوختن و آتش‌گرفتن دل می‌شود. خشم، حرارت بدن را بالا می‌برد و چهره را برافروخته می‌کند. «خشمگین‌شدن» به صورت «باریدن آتش از چهره» مفهوم‌سازی می‌شود. در این مثال‌ها، تأثیر فیزیولوژیکی خشم بر بدن انسان مفهوم‌سازی می‌شود.

خشم باعث بی‌قراری فرد می‌شود. مثال زیر مفهوم‌سازی خشم را به صورت «پا گذاشتن روی زغال روشن» بیان می‌کند.

۴. اِگی پا نهاده ری اِزْگِل.

ēgi pā nehāde ri ezgl

برگردان: گویا پا روی زغال روشن گذاشته است.

انسان وقتی پا روی زغال روشن بگذارد، در کف پای خود احساس سوختن می‌کند و بی‌قرار می‌شود. از آنجا که چاله آتش جزء جدایی‌ناپذیر زندگی روستایی و عشایری است و آتش خانه روستایی-عشایری همیشه روشن است، هر فرد روستایی-عشایری تجربه پا گذاشتن بر روی زغال روشن را دارد و این تجربه باعث می‌شود که فرد بی‌قرار شود. تجربه خشم نیز انسان را بی‌قرار می‌کند؛ در این گویش، «خشم» به صورت «پا گذاشتن روی زغال روشن» مفهوم‌سازی می‌شود.

نمونه زیر نیز تأثیر فیزیولوژیکی عاطفه بر روی بدن و تجربه تأثیر این عاطفه بر روی اندام‌ها را نشان می‌دهد که باعث بروز و ظهور مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مربوط به خشم می‌شود.

۵. خینمه آورد و جوش.

xineme āverd ve juš

برگردان: خونم را به جوش آورد.

پیش‌فرض مثال شماره ۵ این است که عاملی باعث خشمگین شدن گوینده شده است و این عامل، در درون گوینده (در چاله دل گوینده) آتشی برمی‌افروزد که شعله و حرارت این آتش، خون گوینده را به جوش می‌آورد. «خونم را به جوش آورد» یعنی این که عاملی، آتش (خشم) در درون گوینده انداخته است که باعث به جوش آوردن خون وی شده است. در این مدل فرهنگی، خشم، «آتش» است و این «آتش» به خاطر اعمال و رفتاری است که گوینده می‌بیند، حرف‌هایی که می‌شنود، شرایطی که نمی‌تواند تحمل کند و یا موقعیت‌هایی است که نمی‌تواند ببیند. در واقع، احساس خشم باعث بالارفتن درجه حرارت بدن انسان می‌شود و همه انسان‌ها در هنگام خشمگین شدن، تجربه بالارفتن دمای بدن خود را دارند و از این تجربه برای بیان مفهوم‌سازی خشم استفاده می‌کنند و مفهوم‌سازی‌هایی مانند مثال شماره ۵ را بیان می‌کنند؛ به عبارتی دیگر، خشم به صورت آتش مفهوم‌سازی می‌شود.

۶. خینمه کثیف کرد.

xineme kasif kērd

برگردان: خونم را کثیف کرد.

در مثال شماره ۶، خشم «آتش» نیست بلکه عاملی است که باعث «فاسد شدن خون» می‌شود. این مفهوم‌سازی نشان می‌دهد که «خشم» در فرهنگ بختیاری به عنوان عاطفه و احساسی منفی و نامطلوب به حساب می‌آید که باعث ایجاد فساد و آلودگی در بدن انسان می‌شود.

می‌توان تحلیل کاربردشناختی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی نمونه‌های بالا را این گونه بیان کرد:

- طرحواره کاربردشناختی فرهنگی: خشم

- رویداد / کنش گفتاری: واکنش به رفتار و موقعیت خشمگین‌کننده

- تک مفهوم: خشمگین شدن و خشمگین بودن

- تک‌کنش‌ها: «خونم را به جوش آورد»، «خونم را کثیف کرد».

در مثال شماره ۵، خشم به صورت «به جوش آمدن خون» مفهوم‌سازی می‌شود. رفتار خشم‌آور از نظر فیزیولوژیکی بر انسان تأثیر می‌گذارد و درجه حرارت بدن انسان را بالا می‌برد. ریشه این مفهوم‌سازی در تغییرات فیزیولوژیکی بدن انسان در هنگام خشم است. در مثال شماره ۶، رفتار و عمل خشم‌آور باعث آلوده شدن خون و کثیف شدن آن می‌شود. از آن جایی که خشم رفتاری نامطلوب است، گویشوران تأثیر آن را بر بدن به صورت نامطلوب مفهوم‌سازی می‌کنند و این دیدگاه باعث می‌شود که خشم را به صورت «کثیف شدن خون» مفهوم‌سازی کنند.

«آتش» ناشی از خشم به جان فرد خشمگین «شرر» می‌اندازد و شعله‌های آن، فرد را از درون می‌سوزاند. در گویش بختیاری، خشم به صورت «گرما و حرارت درون بدن» مفهوم‌سازی می‌شود. مثال:

۷. حَرَفَتِ گُرَوَن وِ جُونِم.

harfet gor van ve junem

برگردان: حرقت شعله آتش به جاننش انداخت.

در مثال فوق، فرد به خاطر حرف‌های دیگران خشمگین می‌شود و می‌گوید که «حرف شما شعله آتش به جانم انداخت». حرف‌هایی که باعث عصبانیت گوینده می‌شود مانند هیزم‌هایی است که درون فرد انباشته می‌شود و هنگامی که تحمل فرد از بین می‌رود ناگهان «آتش» می‌گیرند و شعله آن به جان گوینده می‌افتد.

۵-۱-۲. خشم، نیرو و فشار درونی است

در این گویش، خشم به صورت فشار درونی مفهوم‌سازی می‌شود که باعث ترکیدن می‌شود.

۸. بَسِ کِه حَرَفِ خَوَرْدِم تَرِکِسِم.

bas ke harf x^wardem terkesem

برگردان: از بس که حرف خوردم ترکیدم.

«خوردن حرف» دیگران و «تحمل آن حرف‌ها»، باعث انباشته شدن آن‌ها در درون فرد می‌شود و هنگامی که گنجایش درونی فرد تمام شود به خاطر فشار ناشی از افزایش گنجایش درونی، فرد می‌ترکد و خشم خود را بروز می‌دهد.

۹. بَسِ کِه نِگَدِم تَرِکِسِم.

bas ke negodem terkesem

برگردان: از بس که نگفتم ترکیدم.

انسان، با حرف‌زدن، بار روانی ناشی از موقعیت‌های خشم‌آور را کاهش می‌دهد اما اگر مجبور به تحمل کردن شرایط باشد و حرف نزند، خشم در درون وی انباشته می‌شود و باعث خشمگین شدن او می‌شود.

۱۰. بس که حرف وُرداشدم ترکیسم.

bas ke harf vordāšdem terkesem

برگردان: از بس که حرف برداشتم (تحمل کردم)، ترکیدم.

در مثال‌های فوق، خشم به صورت نیرویی مفهوم‌سازی می‌شود که باعث فشار درونی فرد می‌شود و باعث ترکیدن و انفجار وی می‌شود. در این مدل فرهنگی، فشار از درون فرد به سمت بیرون وارد می‌شود و نشان می‌دهد خشم عاملی درونی است که به خاطر عوامل بیرونی مانند حرف‌های دیگران ایجاد می‌شود. تک مفهوم مرتبط با استعاره‌های فرهنگی ذکرشده، «خشمگین شدن» و تک‌کنش‌های مربوطه، همان جملات روساختی بیان شده است: «از بس حرف خوردم ترکیدم»، «از بس نگفتم، ترکیدم»، «از بس حرف برداشتم، ترکیدم».

از آنجایی که خشم به صورت فشار درونی در داخل بدن مفهوم‌سازی می‌شود هنگامی که این فشار از ظرفیت فرد (قدرت تحمل انسان در مقابل خشم) فراتر رود، باعث انفجار خشم انسان می‌شود و انسان واکنش عصبی و خشم‌آلود شدیدی از خود نشان می‌دهد. در مثال‌های بالا، فعل «ترکیدن» این معنی را به ذهن متبادر می‌کند که فرد تا حدی خشم خود را کنترل کرده است اما هنگامی که شدت خشم از ظرفیت انسان (بدن، ظرف است) فراتر رود باعث انفجار ناگهانی فرد می‌شود که ممکن است فرد دست به واکنش غضب‌آلود در مقابل شرایط خشم‌آور بزند.

۳-۱-۵. خشم باعث تغییرات رفتاری و فیزیولوژیکی می‌شود

خشم، عاملی است که باعث تغییرات رفتاری و فیزیولوژیکی در جسم، ذهن و روان انسان می‌گردد. مثال‌های زیر نشان می‌دهد که خشم به صورت آشفتگی و به هم‌ریختگی جسمی و ذهنی و تغییرات رفتاری و فیزیولوژیکی مفهوم‌سازی می‌شود.

۱۱. چُنُو غِضالی وی که تَف مین دِیونِس حُشک وی.

čono yēzāli vi ke tof mēn diyunes hošk vi

برگردان: چنان عصبانی شد که بزاق در دهانش خشک شد.

۱۲. اِگْدی ویدِه چی کُله سیاهه.

ēgodi vide či golē siyāyē

برگردان: گویا مثل گوی سیاهی شده بود.

۱۳. جنِ گِرِتس هر چه کِرِدم اَرَم نوید.

jen gerētes har če kērdem ārem nevid

برگردان: جن گرفتش (به شدت عصبانی شد). هر چه کردم آرام نشد.

در این نمونه‌ها، طرحواره فرهنگی خشم، به صورت کنش گفتاری واکنش به موقعیت خشمگین‌کننده بیان می‌شود که تک‌مفهوم «خشمگین شدن» و «بی‌قرار شدن» را نشان می‌دهد و به صورت تک-کنش‌های «بزاق دهانش خشک شد»، «سیاه شد» و «جن او را گرفت» نمود پیدا کرده است. هر انسانی در هنگام خشمگین شدن، تغییراتی را در حالات و روحیات و شرایط فیزیولوژیکی خود تجربه می‌کند. در هنگام خشم، انسان احساس می‌کند که ضربان قلبش بالا می‌رود، درجه حرارت بدنش افزایش می‌یابد، دست و پایش می‌لرزد، آب دهانش خشک می‌شود و حالات فیزیکی و روحی دیگری را تجربه می‌کند. این تجارب شخصی که کم‌وبیش بین همه انسان‌ها مشترک هستند، پایه‌ای برای مفهوم‌سازی‌های خشم می‌شوند و تجارب شخصی مربوط به زمان خشمگین شدن، به صورت-های مختلف مفهوم‌سازی می‌شود. در مثال شماره ۱۱، خشم باعث می‌شود که آب دهان فرد خشمگین، خشک شود. خشک شدن آب دهان، تغییری جسمانی است که «خشم» را مفهوم‌سازی می‌کند. در مثال شماره ۱۲، «خشم» باعث تغییرات فیزیولوژیکی در بدن انسان می‌گردد و انسان خشمگین چهره‌ای برافروخته دارد؛ به همین خاطر، «خشم» به صورت «سیاه شدن چهره فرد» مفهوم‌سازی می‌شود. در مثال شماره ۱۳، خشم بر روح و روان انسان تأثیر می‌گذارد و او را دیوانه می‌کند و باعث می‌شود که انسان کنترل رفتار خود را نداشته باشد. خشم به صورت «دیوانه شدن» مفهوم‌سازی می‌شود. فرد خشمگین، «دیوانه» می‌شود و پیش‌فرض این جمله این است که فرد خشمگین نمی‌تواند از قوه تعقل و تفکر خود استفاده کند و در نتیجه، «خشمگین بودن» به صورت «دیوانه شدن یا ناتوانی در تفکر و تعقل» مفهوم‌سازی می‌شود. این جمله با استعاره مفهومی «خشم، دیوانگی است» مطابقت دارد و فقدان سلامت روحی را نشان می‌دهد. کسی که سلامت روحی خود را از دست می‌دهد نمی‌تواند عملکرد درستی داشته باشد؛ بنابراین، کسی که خیلی عصبانی است توانایی عملکرد درست را از دست داده است.

مثال‌های بالا، تأثیر فیزیولوژیکی خشم بر روی بدن انسان را نشان می‌دهند که بر روی همه انسان‌ها کم و بیش می‌تواند یکسان باشد و می‌توان گفت که به خاطر این تأثیرات کم و بیش یکسان،

ممکن است مفهوم‌سازی‌های مربوط به خشم که ناشی از تأثیرات فیزیولوژیکی خشم بر بدن است، در همه فرهنگ‌ها و زبان‌ها کم و بیش یکسان باشد اما بعضی از مفهوم‌سازی‌های مرتبط با خشم می‌تواند فرهنگ-ویژه باشند؛ به عبارت دیگر، بخش‌هایی از بدن وجود دارد که با خشم تداعی می‌شوند اما در اثر خشم دچار هیچ گونه تغییر فیزیولوژیکی نمی‌شوند. می‌توان ادعا نمود که این نوع بدنمندی از طریق هماهنگی فرهنگی قراردادی بین عاطفه‌ای خاص و حالت جسمانی خاصی رخ دهد و گویشوران زبان‌های دیگر آن‌ها را به راحتی نمی‌توانند درک نمایند (نک: معالج، ۲۰۰۴). مثال‌های زیر این ادعا را تأیید می‌کند:

۱۴. دِنُونِسِ وَه جِغَرِمِ کارِ اِکِنِه.

denunes ve jeyarem kār ēkone

برگردان: دندانش به جگرم کار می‌کند.

۱۵. ری دِیدِنِسِه نَارِم.

ri didenese nārem

برگردان: روی دیدنش را ندارم.

در مثال شماره ۱۴، «خشم» به صورت «دندان به جگر کار کردن» مفهوم‌سازی می‌شود. شاید ریشه این مفهوم‌سازی، ناشی از طبیعت حیوانات درنده باشد که هنگام شکار طعمه خود، با چنگ و دندان به آن حمله و شکم طعمه خود را پاره می‌کنند. در مثال شماره ۱۵، خشم به صورت «روی دیدن کسی را نداشتن» مفهوم‌سازی می‌شود. هر دو مثال بالا از نوع بدنمندی فرهنگ‌ویژه هستند نه بدنمندی فیزیولوژیکی؛ یعنی اجزای بدن که خشم را مفهوم‌سازی می‌کنند مستقیماً تحت تأثیر تغییرات فیزیولوژیکی خشم قرار نمی‌گیرند بلکه قراردادهایی فرهنگی در مفهوم‌سازی خشم بین جامعه زبانی هستند.

تغییر رنگ چهره، یکی دیگر از تغییرات فیزیولوژیکی انسان است که خشم را مفهوم‌سازی می‌کند. در این گویش، «سیاه‌شدن چهره» نشانه خشمگین شدن است و خشم را مفهوم‌سازی می‌کند. شاید «سیاه‌شدن چهره فرد»، تداعی‌کننده دود آتشی باشد که بر اثر خشم در درون فرد ایجاد می‌شود؛ همچنین، سیاه‌شدن می‌تواند تغییری فیزیولوژیکی باشد که از تجمع خون در چهره فرد به وجود می‌آید که باعث برافروخته‌شدن و سیاه‌شدن صورت وی می‌گردد. مثال زیر این مفهوم‌سازی را نشان می‌دهد.

۱۶. تا دِشِنُونِه اِشِنی سیاه وی و بُردِ پَرِدِ کَرِدِ وُرس.

tā dešnune ēšni siyā vi vo barde perd kerd vurs

برگردان: تا دشنام را شنید سیاه شد و سنگی به سمتش پرتاب کرد.

۴-۱-۵. خشم، عاملی بازدارنده است

خشم، به صورت عاملی بازدارنده مفهوم‌سازی می‌شود که «مانعی» برای عملکرد طبیعی بدن می‌شود. بر اثر خشم، جریان خون در بدن کند می‌شود و اگر با کارد جایی از بدن فرد بریده شود خون جاری نمی‌شود. انگار خشم روند طبیعی بدن را مختل می‌کند و جریان خون را متوقف می‌کند؛ مثال:

۱۷. کارد و زَنیسِ خینس نیا.

kārd vezanis xines niyā

برگردان: اگر به او کارد بزنی خونش نمی‌آید.

۱۸. تا ای حرفه اِشنی خِی وَر تیاسه گِرَت.

tā i: harf ne ešni xi var tiyāse gerēd

برگردان: تا این حرف را شنید خون جلوی چشمانش را گرفت.

در مثال‌های بالا شدت عصبانیت و خشم نشان داده شده است و به صورت قطع شدن جریان خون، مفهوم‌سازی می‌شود. در مثال شماره ۱۸، خشم باعث می‌شود که خون جلوی چشم انسان را بگیرد. ریشه این مفهوم‌سازی ناشی از این واقعیت فیزیولوژیکی بدن انسان است که خشم، فشار خون انسان را بالا می‌برد و مویرگ‌های داخل سفیدی چشم بر اثر فشار خون متورم می‌شوند و باعث قرمزی چشم می‌شوند. پس «خون جلوی چشم را گرفتن»، حالت خشمگین شدن شدید را مفهوم‌سازی می‌کند و بیان می‌کند که فرد خشمگین قادر به دیدن اوضاع نیست و نمی‌تواند رفتار خود را کنترل کند و ادراک بصری وی دچار اختلال می‌شود. این جمله بیان‌کننده استعاره مفهومی «عصبانی بودن، ناتوان شدن در تفکر است» است. پیش فرض این جمله این است که فرد خشمگین به خوبی نمی‌تواند ببیند و بر ادراک خود کنترل ندارد.

۲-۵. مفهوم‌سازی خشم با استفاده از اجزای طبیعت

تصویرهای مختلف طبیعت، انواعی از بازنمودهای طحاره‌ای هستند که شامل سناریوهای پیچیده و ارجاع به پدیده‌های طبیعی است (نک: کوچزی، Koczey، ۲۰۱۸). کاربرد طبیعت به عنوان حوزه مبدأ به ریشه‌های عمیق محیط طبیعی در شناخت جمعی جوامع روستایی برمی‌گردد. تأثیرات دیداری پدیده‌های طبیعت، اساسی و اولین تجارب روستاییان در ارتباط با جهان هستند که تصورات آنان را شکل

می‌دهند و معنای ضمنی به این تصورات می‌دهند (نک: اردلی، Erdelyi، ۱۹۶۱: ۱۷۴). پدیده‌های طبیعت با ویژگی‌های ساختاری و گذرای خود، مجموعه‌ای هماهنگ از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی به ویژه استعاره‌های فرهنگی و طرحواره‌های تصویری شکل می‌دهند (کوجزی، ۲۰۱۸: ۱۴).

سبک زندگی روستایی و عشایری و ارتباط مستقیم آنان با طبیعت، نقش طبیعت را در زندگی آنان برجسته نموده است. طبیعت، زیستگاه و منبع ارتزاق آنان است. روستاییان و عشایر در طبیعت زندگی می‌کنند و تک‌تک اجزای طبیعت در زندگی آنان نقش دارد. پیوند بین آنان و طبیعت در زبان نمایان می‌شود. گویش بختیاری سرشار از مفهوم‌سازی‌هایی است که اجزای طبیعت، پایه این مفهوم‌سازی‌ها است. در مفهوم‌سازی‌های مربوط به عواطف و احساسات، طبیعت نقش برجسته‌ای دارد. در ادامه چند نمونه از مفهوم‌سازی‌های مرتبط با خشم بیان می‌شود که اجزای طبیعت در آن نقش دارد.

۱-۲-۵. خشم، آتش است

در فرهنگ بختیاری، آتش، مقدّس است و نقش‌های گوناگونی دارد؛ آتش دارای سه ویژگی و عنصر اصلی است، نور و روشنایی، گرما و حرارت، دود و سیاهی. هر کدام از این ویژگی‌ها، با توجه به تأثیری که در زندگی انسان دارد و تجاربی که انسان با توجه به مکان و شیوه زندگی خود از آتش به دست می‌آورد، به شیوه‌های گوناگونی در زبان و فرهنگ انسان تجلی پیدا می‌کند. در زندگی روستایی و عشایری، نقش آتش هم سازنده و یاریگر و هم مخرب و آسیب‌زا است. آتش در فرهنگ بختیاری نشانه داشتن فرزند پسر و تداوم نسل است و کسی که فرزند پسر دارد، «آتشش روشن است»؛ می‌تواند نشانه میهمان‌نواز بودن باشد و کسی که میهمان‌نواز است، «آتشش همیشه به کار (روشن) است»؛ «آتش» گاهی وسیله دفاعی انسان در مقابل تهدیدات و خطرات حیوانات و موجودات و دور کردن آنها از محل زندگی وی بوده است، همچنین، در فرهنگ بختیاری، آتش را عاملی می‌دانند که سبب دورشدن اجنه و اشباح از خانه می‌شود و خانه‌ای که آتشش خاموش باشد اجنه و اشباح در محل خاکستر «چاله آتش» آن خانه ساکن می‌شوند؛ به همین خاطر، همیشه توصیه می‌شود که هنگام عبور از کنار آتش خاموش و پا گذاشتن بر روی خاکستر، نام «خدا و اولیای خدا» بر زبان جاری شود و از نزدیک شدن به خاکستر آتش پرهیز شود تا اجنه و اشباح حاضر در محل آتش به انسان آسیبی وارد نکنند. علاوه بر این، بعد تخریبی و آسیب‌زای آتش در همه زبان‌ها و فرهنگ‌ها به‌ویژه زبان و فرهنگ مورد اشاره نقش ویژه‌ای دارد. به همین جهت، از این ویژگی آتش برای مفهوم‌سازی «خشم» در فرهنگ بختیاری، به کار می‌رود.

آتش که پدیده‌ای طبیعی است در مفهوم‌سازی خشم در جمله شماره ۱۹ به کار رفته است که بیان‌کننده خشم آنی و شدید است. در گویش بختیاری «آتش گرفتن»، خشم شدید و فوری را مفهوم‌سازی

می‌کند که قابل کنترل نیست. پیش فرض جمله شماره ۱۹، این است که موقعیت به حدی خشم‌آور است که فرد با دیدن آن سریع خشمگین می‌شود و کنترل خود را از دست می‌دهد.

۱۹. تا تناسِ اِشنی تَش گِرت.

tā tenāse ešni taš gerēt

برگردان: تا طعنه او را شنید آتش گرفت.

هنگامی که کسی باعث خشمگین شدن فرد دیگری شود به صورت «آتش به جانش انداخت» مفهوم سازی می‌شود. در واقع این مفهوم سازی از تجربه آتش انداختن فرد به هیزم‌های داخل چاله آتش ناشی می‌شود که هر فرد روستایی و عشایری این تجربه را دارد و سوختن هیزم‌ها در چاله آتش را هر روز نظاره می‌کند و شدت آتش و حرارت ناشی از آن را مستقیم احساس می‌کند؛ بنابراین، «خشمگین شدن» در این مورد به صورت زیر مفهوم سازی می‌شود.

۲۰. تَش وَنِ وِ جُونِس.

taš van ve junes

برگردان: آتش به جانش انداخت.

۵-۲-۲. خشم، رعد و برق است

رعد و برق یکی دیگر از پدیده‌های طبیعی است که در فرهنگ مردم این منطقه، مظهر خشم طبیعت است. انسان در هنگام «خشم» ممکن است فریاد بزند و این رفتار انسان، به صورت صدای رعد و برق مفهوم سازی می‌شود. در جمله‌های ۲۰ و ۲۱، «خشم» به صورت «غرش آسمان» مفهوم سازی شده است. حالت خشمگین بودن از طریق «فریاد زدن بلند»، بازنمایی می‌شود. فرد خشمگین کنترل خود را از دست می‌دهد و با صدای بلند فریاد می‌زند و این فریاد زدن با استفاده از «غرش رعد و برق آسمان» مفهوم سازی می‌شود.

۲۱. تا آوه وا مه چی آسمو شریقنی.

tā āve vā mē čī āsmu šriyni

برگردان: تا وارد شد مانند آسمان غرش کرد.

۲۲. یجا چی آسمو غُرمه آوِ وا صِدا.

ya jā čī āsmu ḡrome āve vā sedā

برگردان: یک دفعه مثل رعد و برق آسمان به صدا درآمد.

در طرحواره‌های فرهنگی خشم که در نمونه‌های بالا بیان شد، می‌توان تک‌مفهوم «خشمگین شدن» را در تک‌کنش‌های «تا طعنه او را شنید، آتش گرفت»، «مانند آسمان غرش کرد» و «مثل رعد و برق به صدا درآمد» استنباط کرد.

۳-۲-۵. خشم، حیوان است

حیوانات بخشی از طبیعت هستند. انسان می‌تواند با حیوانات زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشد و با احترام به قلمرو آنان، از مزایای طبیعت استفاده کند؛ اما هنگامی که به قلمرو آنان تجاوز کند آنان هم از خود دفاع می‌کنند. یکی از این حیوانات، خرس است. اگر خرس زخمی شود، با صدای بلند می‌غرد. در جمله شماره ۲۳، «خشم» به صورت «غرش خرس زخمی» مفهوم‌سازی شده است. پیش‌فرض جمله شماره ۲۳ این است که فرد با موقعیت خشم‌آور مواجه شده است و کنترل خود را از دست داده است و با صدای بلند نعره می‌کشد.

۲۳. جور خرس زمداره اِگرنی.

jur xers zamdārē ēkorni

برگردان: مانند خرسی زخمی فریاد می‌زد.

در طرحواره‌های فرهنگی خشم که در نمونه بالا بیان شد، می‌توان تک‌مفهوم «خشمگین شدن» را در تک‌کنش «مانند خرس زخمی، فریاد زد» استنباط کرد.

۴-۲-۵. خشم، عاملی فراطبیعی است

همچنین در گویش بختیاری خشم با استفاده از عوامل فراطبیعی مفهوم‌سازی می‌شود. در واقع، مردم منطقه با استفاده از تصورات و تخیلات خود، عوامل فراطبیعی را برای بیان مفهوم‌سازی خشم به کار می‌برند. «جن» یکی از پدیده‌های فراطبیعی است که در مفهوم‌سازی خشم نقش دارد.

۲۴. جنِروم کرد.

ǰenerum kērd

برگردان: من را جن‌زده کرد.

۲۵. جنمه زه وُر که.

ǰeneme zē vor ko

برگردان: جنش را به کوه زد.

۲۶. جِنِمِه دِرَاوَرِد.

jeneme derāverd

برگردان: جنم را درآورد.

در فرهنگ بختیاری، «جن» موجودی فراطبیعی است که اگر وارد زندگی فرد شود او را وادار به انجام کارهایی می‌کند که از کنترل فرد خارج است. گاهی واژه «جن‌زده» مترادف واژه «دیوانه» است و فرد «جن‌زده» کارهایی انجام می‌دهد که افراد دیوانه انجام می‌دهند. در مثال جمله شماره ۲۴، «خشمگین شدن» با استفاده از عبارت «جن‌زده کردن» مفهوم‌سازی می‌شود. پ جمله شماره ۲۴ این است که گوینده از رفتار و اعمالی که فرد مقابل انجام می‌دهد، به شدت عصبانی می‌شود و در نهایت کنترل خود را از دست می‌دهد و «جن‌زده» (خشمگین) می‌شود. در جمله‌های شماره ۲۵ و ۲۶، پیش‌فرض این است که درون همه انسان‌ها، یک «جن» نهفته است که اگر فرد خشمگین شود، آن «جن» ظاهر می‌شود و کنترل فرد را به دست می‌گیرد. «به کوه زدن» نیز «دیوانه شدن» را مفهوم‌سازی می‌کند. «خشمگین شدن» به صورت «جنم را به کوه زد» مفهوم‌سازی می‌شود.

۵-۲-۵. خشم به صورت کنش گفتاری نفرین نمود پیدا می‌کند

طرحواره فرهنگی خشم به صورت کنش گفتاری نفرین در قالب تک‌کنش‌های گوناگون بیان می‌شود. نمونه‌های زیر طرحواره فرهنگی خشم را بیان می‌کنند که در قالب کنش گفتاری «نفرین»، تک‌مفهوم «خشمگین شدن» را بیان می‌کنند که به صورت تک‌کنش‌های مختلف بیان شده است.

در جمله شماره ۲۶، فرد خشم خود را از طریق کنش گفتاری نفرین بیان می‌کند. در این مثال با توجه به این باور که هر کسی در آسمان ستاره‌ای دارد که با مرگ آن فرد ستاره وی نیز ذوب می‌شود، از این رو گوینده خشم خود را با استفاده از این باور بیان می‌کند و آرزوی مرگ مخاطب را دارد:

۲۶. آسَارِد جُرَا.

āsāred jorā

برگردان: ستاره‌ات ذوب شود.

در جمله شماره ۲۷، گوینده از قدرت تخریب نیروهای طبیعی برای بیان خشم خود استفاده می‌کند. رعد و برق قدرت تخریبی دارد. زندگی در کوهستان و طبیعت باعث شده است که مردم این منطقه، قدرت‌های تخریب‌گر طبیعت را تجربه کنند؛ بنابراین، از این قدرت‌های ویرانگر طبیعی در مفهوم‌سازی خشم استفاده می‌کنند.

۲۷. تَش وَرِقِه وَه حَوْنِت.

taš vereyē ve hunet

برگردان: رعد و برق در خانه‌اش افتد.

در فرهنگ بختیاری، فرزند پسر نماد تداوم نسل خانواده است و از وی به عنوان «آتش» یا «اجاق» خانواده یاد می‌شود و خانواده‌ای که فرزند پسر نداشته باشد، اجاقش خاموش است یا آتش خاموش است. این باور در جمله شماره ۲۸، برای بیان خشم استفاده شده است و گوینده، خشم خود را در قالب نفرین بیان کرده است و خواهان «مرگ» فرزند مخاطب است:

۲۸. تَشِس کور.

tašes kur

برگردان: آتشش خاموش باد.

در بین عشایر این منطقه رسم است که اگر کسی از خانواده فوت کند، آب بر روی آتش می‌ریزند و آتش را خاموش می‌کنند. این رسم در نفرین زیر برای بیان خشم گوینده نسبت به مخاطب نمود پیدا کرده است.

۲۹. آوِه وَه چَالِت.

āvē ve čālet

برگردان: آب داخل چاله آتش تو شود.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به منظور بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهرو بر مبنای زبان‌شناسی فرهنگی و به صورت توصیفی-تحلیلی انجام شد. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که اعضای بدن انسان و اجزای طبیعت، «خشم» را به صور گوناگون مفهوم‌سازی می‌کنند. نتایج نشان می‌دهد که مفهوم‌سازی‌های مربوط به خشم از چهار منبع و منشأ ناشی می‌شود: اول این که سبک زندگی روستایی و عشایری و تماس مداوم آنان با طبیعت باعث ایجاد مفهوم‌سازی‌هایی می‌شود که مفهوم خشم را با استفاده از خشم طبیعت بیان می‌کنند. از بین عناصر طبیعت، آن عناصری که ابعاد مخرب، وحشتناک و رعب‌آور دارد در مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» نقش پررنگ‌تری داشته است. رعد و برق، سیل، توفان، باد، بهمن و آتش از پدیده‌هایی هستند که دارای ابعاد مخرب و رعب‌آور هستند؛ به همین دلیل، مردم این منطقه با الهام از این پدیده‌ها و با توجه به ویژگی ترسناک و رعب‌آور «خشم»، این پدیده‌های طبیعی را به عنوان حوزه ملموس و عینی برای بیان مفهوم «خشم» به

مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری... (ص ۴۹-۷۷) -- غلامرضا خادمی و همکاران ۷۳

کار می‌برند و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مرتبط با «خشم» را به صورت «خشم»، «آتش و یا رعد و برق است» به کار می‌برند. دومین منبع مفهوم‌سازی‌های «خشم»، ناشی از تأثیر عاطفه «خشم» بر روی اندام‌های مشخصی از بدن است که از این طریق، خشم به صورت «سیاه شدن چهره» یا «به جوش آمدن خون» مفهوم‌سازی می‌شود. منبع سوم این مفهوم‌سازی‌ها، ناشی از باورها و اعتقادات مردم است و یکی از این باورها این است که فرد خشمگین بر روی توانایی فکری خود کنترل ندارد و در هنگام خشم، دیوانه می‌شود؛ از این رو، خشم به صورت «دیوانه شدن» یا «جن زده شدن» مفهوم‌سازی می‌شود. چهارمین منبع مفهوم‌سازی‌های خشم، ناشی از تخیلات و تصورات مردم روستایی و عشایری این منطقه است. یکی از این تصورات این است که خشم، خون فرد را «کثیف» می‌کند و به این دلیل، خشم به صورت «کثیف شدن خون» مفهوم‌سازی می‌شود.

در مجموع، سبک زندگی، طبیعت و عناصر آن، باورها و اعتقادات مردم نسبت به «خشم» و پدیده‌های طبیعت، پایه‌ای مفهومی برای بروز و ظهور مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مربوط به «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهر و فراهم می‌نماید که در پژوهش‌های گذشته، کمتر به این موضوع پرداخته شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱- این منطقه در جنوب غربی الیگودرز در استان لرستان قرار دارد که حدود ۲۱۰۰۰ نفر جمعیت دارد و ساکنان آن زندگی روستایی و عشایری دارند.

منابع

- ۱- خادمی، غلامرضا. (۱۳۹۶). «کنش گفتاری نفرین در گویش بختیاری». مجموعه مقالات همایش ملی ادب کلامی و اجتماع. تهران: نشر نویسه پاریسی. صص ۳۷-۶۰.
- ۲- خادمی، غلامرضا و ابوالحسنی چیمه، زهرا. (زیر چاپ). «مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مرگ در گویش بختیاری زز و ماهر». جستارهای زبانی.
- ۳- رضایی، والی و امانی بابادی، مریم. (۱۳۹۲). «نمود دستوری در گویش لری بختیاری». فصلنامه زبان و گویش‌های غرب ایران. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه رازی کرمانشاه، ۳ (۱)، ۱۵۷-۱۳۹.

- ۷۴ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۱، شماره ۴، پیاپی ۳۴، زمستان ۱۴۰۰
- ۴- رضایی، والی و شجاعی، فرخنده. (۱۳۹۳). «ساخت ناگذرا در گویش بختیاری مسجد سلیمان». فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه رازی کرمانشاه، ۲ (۲). ۲۱-۴۰.
- ۵- ساسانی، فرهاد و ملکیان، معصومه. (۱۳۹۳). «مفهوم‌سازی خشم در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۶ (۱). ۳۷-۵۶.
- ۶- شریفیان، فرزاد و اردبیلی، لیلا. (۱۳۹۰). «مفهوم‌سازی‌های واژه «دل» در زبان فارسی روزمره». مجله انسان‌شناسی، ۹ (۱)، ۶۳-۴۸.
- ۷- شریفیان، فرزاد. (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر زبان‌شناسی فرهنگی. تهران: نشر نویسه پارسی.
- ۸- طالبی دستنایی و دیگران. (۱۳۹۵). «بررسی استعاره خشم در زبان نابینایان مادرزاد در مقایسه با همتهای بینایشان». فصلنامه علمی-پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء (س)، ۸ (۳)، ۸۵-۹۸.
- ۹- قادری نجف آبادی، سلیمان و توانگر، منوچهر. (۱۳۹۲). «تحلیل شناختی پاره‌ای از استعاره‌های دل در بوستان سعدی». مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۵ (۱). ۲۱-۵۱.
- ۱۰- قنبری عدیوی، عباس. (۱۳۸۱). امثال و حکم بختیاری. شهرکرد: ایل.
- ۱۱- قنبری عدیوی، عباس. (۱۳۸۶). «آفرین و نآفرین در فرهنگ مردم بختیاری». فرهنگ مردم ایران، ۳ (۳)، ۷۰-۸۸.
- ۱۲- مولودی، امیرسعید و کریمی دوستان، غلامحسین و بی جن خان، محمود. (۱۳۹۴). «کاربست رویکرد پیکره بنیاد تحلیل الگوی استعاره در زبان فارسی: مطالعه حوزه مقصد خشم». پژوهش‌های زبانی، ۶ (۱)، ۹۹-۱۱۸.

13- Agar, M. (1994), *Language Shock: Understanding the Culture of Conversation*, New York: Wm. Morrow.

14- Ahmadi, N. and Ahmadi, F, (1998), *Iranian Islam: The Concept of the Individual*, London: Mac- Millan Press.

15- Bagasheva, A. (2017), "cultural conceptualizations of MOUTH, LIPS, TONGUE and TEETH in Bulgarian and English", In Sharifian. F. (ed), *Advances in cultural linguistics*, pp. 189-222, Singapore: Springer Nature.

- 16- Baranyine Koczy, J, (2017), “Cultural conceptualizations of river in Hungarian folksongs”, In Sharifian. F. (ed), *Advances in cultural linguistics*, pp. 223-246. Singapore: Springer Nature.
- 17- Baranyine Koczy, J, (2018), *Nature, Metaphor and culture*, Singapore: Springer Nature.
- 18- Capone, A. (2005), Pragmemes (a study with reference to English and Italian), *Journal of Pragmatics*, 37(9), pp. 1355-1371.
- 19- Dinh, T. N. and Sharifian, F, (2017), “Vietnamese Cultural conceptualizations in the locally developed English textbook: a case study oh ‘Lunar Year’/ Tet”, *Asian Englishes*. 19, pp. 148-159.
- 20- Erdélyi, Z, (1961), “Adatok a népköltészet szimbolikájához [Data to the symbolics of folk poetry]”, *Ethnographia*, 72, pp. 173–199, 405–429, 583–598.
- 21- Frank, R. M, (2015) “A future agenda for research on language and culture”, In F. Sharifian (Ed.), *The Routledge handbook of language and culture*, pp. 493–512, London: Routledge.
- 22- Lakoff, G. (1987), *Women, fire, and dangerous things: What categories reveal about the mind*, Chicago: University of Chicago Press.
- 23- Lakoff, G., & Johnson, M, (1999), *Philosophy in the flesh. The embodied mind and its challenge to Western thought*. New York: Basic Books.
- 24- Langacker, R.W, (1994), “Culture, cognition, and grammar”, In *Language Contact and Language Conflict*, M. Putz (ed.), pp. 25–53. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- 25- Maalej, Z, (2007), “The embodiment of fear expression in Tunisian Arabic”, In Sharifian, F. and Palmer, G. B. (eds), *Applied Cultural Linguistics*, pp. 87-104. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin’s Publishing Company.
- 26- Mey, J. L, (2001), *Pragmatics: An introduction* (2nd ed.), Oxford: Blackwell.
- 27- Mey, J. L, (2010), “Reference and the pragmeme”, *Journal of Pragmatics*, 42(11), pp. 2882–2888.
- 28- Milani, M. (2013), *Sufism in the secret history of Persia*, Durham: Acumen.
- 29- Niemeier, S. and Dirven, R. (eds), (2000), *Evidence for Linguistic Relativity*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- 30- Palmer, G. B, (1996), *Toward a theory of cultural linguistics*, Austin: University of Texas Press.
- 31- Palmer, G. B. and Sharifian, F, (2007), “Applied cultural linguistics: An emerging paradigm” in F.
- 32- Quinn, N., & Holland, D, (Eds.), (1987), *Cultural Models in Language and Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.

- 33 - Sharifian and G. B. Palmer (eds), *Applied Cultural Linguistics*, Amsterdam: John Benjamin's.
- 34- Sharifian, F., Yu, N., Driven, R. and Niemeier, S, (2008), "Culture and Language: Looking for mind inside the body", In Sharifian, F., Yu, N., Driven, R. and Niemeier, S, (eds), *Culture, Body and Language*, pp. 3-26. Berlin / New York: Mouton de Gruyter.
- 35- Sharifian, F, (2003), "On cultural conceptualisations", *Journal of Cognition and Culture*, (3)3, pp. 187–207.
- 36- Sharifian, F, (2007), "Aboriginal language habitat and cultural continuity", In G. Leitner, & I. G. Malcolm (Eds.), *The habitat of Australia's Aboriginal languages*, pp. 181–195, Berlin: Mouton de Gruyter.
- 37- Sharifian, F. (2008a), "Distributed, emergent cultural cognition, conceptualisation and language" In R. M. Frank, R. Dirven, T. Ziemke, & E. Bernárdez (Eds.), *Body, language and mind: Vol. 2. Sociocultural situatedness*, pp. 109–136, Berlin: Mouton de Gruyter.
- 38- Sharifian, F, (2008b), "Conceptualizations of *del* 'heart-stomach' in Persian", In F. Sharifian, R. Dirven, N. Yu, & S. Niemeier, (Eds.), *Culture, body, and language: Conceptualizations of internal body organs across cultures and languages*, pp. 247–265, Berlin: Mouton de Gruyter.
- 39- Sharifian, F, (2008c), "Cultural schemas in L1 and L2 compliment responses: A study of Persian- speaking learners of English", *Journal of Politeness Research*, 4(1), pp. 55–80.
- 40- Sharifian, F. (2011a), *Cultural conceptualisations and language: Theoretical framework and applications*, Amsterdam: John Benjamins.
- 41- Sharifian, F. (2011b). "They felt sorry about our Sorry: Indigenising English by Aboriginal Australians", *Asian Englishes*, 14(1), pp. 70–73.
- 42- Sharifian, F, (2017), *Cultural Linguistics*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin.
- 43- Stankic, D. P, (2017), "Cultural conceptualizations in humorous discourse in English and Serbian", In Sharifian. F. (ed), *Advances in cultural linguistics*, pp. 29-48. Singapore: Springer Nature.
- 44- Yu, N, (2002), "Body and emotion: Body parts in Chinese expression of emotion", *Pragmatics and Cognition*, 10(1/2), pp. 341–367.
- 45- Yu, N, (2007), "The Chinese conceptualization of the heart and its cultural context implications for second language learning", In Sharifian, F. and Palmer, G. B (eds), *Applied Cultural Linguistics*. pp. 65-86. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin's Publishing Company.
- 46- Yu, N. (2008), "The Chinese heart as the central faculty of cognition", In F. Sharifian, R. Dirven, N. Yu & S. Niemeier (Eds.), *Culture, Body, and Language: Conceptualizations of Internal Body Organs across Cultures and Languages*, pp. 131–168, Berlin/New York: Mouton de Gruyter.

47- Yu, N. (2015), “Embodiment, culture, and language”, In F. Sharifian (Ed.), *The Routledge handbook of language and culture* pp. 227–239. London: Routledge.

48- Yu, N. (2017), “Life as opera: A cultural metaphor in Chinese”, In F. Sharifian (Ed.), *Advances in Cultural Linguistics*, pp. 65–87. Singapore: Springer Nature.